

تقابل سازه‌انگاره آمریکا و روسیه در اوکراین

فرهاد دانش‌نیا*

دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه رازی

مهری مارابی

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۰۸/۰۳ - تاریخ تصویب: ۱۳۹۴/۰۵/۱۵)

چکیده

رقابت‌های پنهان و آشکار آمریکا و روسیه در سال‌های پس از جنگ سرد همچنان تداوم یافته است. کشورهای جداشده از اتحاد شوروی از کانون‌های رقابت راهبردی دو کشور در قبال یکدیگر هستند. از یک‌سو آمریکا افزایش نفوذ و سیطره بر این جمهوری‌ها را در چارچوب هدف‌های کلان خود مبنی بر ورود به حیات خلوت روسیه از راه گسترش ناتو به منطقه و کاهش نفوذ روسیه در منطقه می‌داند؛ اما از دیگر سو این راهبرد آمریکا منافع سیاسی و اقتصادی روسیه را در منطقه مورد تهدید قرار داده است. همین مسئله سبب شده است تا روسیه تلاش کند تا با ایجاد منطقه حائل، مانع گسترش حضور آمریکا در منطقه شود. اوکراین در میان این جمهوری‌ها بیش از هر کشور دیگری در مدار توجه و منافع آمریکا و روسیه قرار داشته است. تقابل دو قدرت یادشده در اوکراین و چرایی آن، مسئله اصلی است که نوشتار پیش‌رو تلاش می‌کند تا در چارچوب سازه‌انگاری بدان پردازد. در پاسخ به چرایی این موضوع، فرضیه این است که تقابل آمریکا و روسیه در اوکراین از یک‌سو به دلیل موقعیت منحصر به فرد اوکراین به‌عنوان کشوری با ویژگی‌های بین‌المللی و از دیگر سو، نتیجه تداوم رقابت دو قدرت در سطح بین‌المللی است.

کلیدواژه‌ها

آمریکا، اوکراین، روسیه، سازه‌انگاری، نقش بین‌المللی، هویت.

* E-mail: f.dnshn@razi.ac.ir

مقدمه

پایان جنگ سرد نه تنها ساختار نظام بین‌الملل را دچار تغییر کرد؛ بلکه به دنبال گسترش فرآیند جهانی شدن، فضای راهبردی جهانی را نیز دچار تغییر کرد. در حالی که در دوران جنگ سرد وجود کشورهای پیرو و یا حتی رژیم‌های سرسپرده به یکی از دو کانون قدرت، اصل ضروری تداوم جنگ سرد به حساب می‌آمد؛ در فضای پس از جنگ سرد و به ویژه با گسترش انقلاب ارتباطات و رشد آگاهی‌های عمومی حتی ایالات متحده نیز در شرایط جدید نمی‌تواند بخشی از جهان را حوزه نفوذ خود معرفی کند. در این شرایط تمایل روس‌ها برای تعریف مناطقی از جهان با عنوان حوزه منافع نزدیک روسیه (خارج نزدیک) رویه‌ای خلاف روند جهانی است که تغییر آن اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسد. مرور تاریخ سیاست خارجی روسیه پساشوروی نشان از گرایش سیاست‌گذاران و سیاست‌مداران آن برای بازیابی جایگاه «قدرت بزرگ» خود در نظام بین‌الملل است. همین مسئله زمینه حساسیت آمریکا نسبت به منطقه و تقابل دو کشور را فراهم کرده است. اگرچه رقابت روسیه و آمریکا به مانند تقابل اتحاد شوروی و ایالات متحده در دوره جنگ سرد نیست؛ اما پیگیری این هدف‌ها از سوی هر یک از دو قدرت، سبب اختلاف نظر و تقابل در بسیاری از موارد حیاتی بین‌المللی شده است که می‌توان به مواردی همچون توسعه ناتو به سوی شرق، برخورد منافع سیاسی دو دولت در همکاری‌های دوجانبه با کشورهای هم‌سود^۱ شرق اروپا، انقلاب‌های رنگی، جنگ روسیه با گرجستان بر سر موضوع آبخازیا، سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، برخورد منافع دو قدرت در حوزه کشورهای اروپای شرقی و به تازگی رویارویی دو کشور در بحران اوکراین و نیز شبه جزیره کریمه اشاره کرد که نشان‌دهنده تداوم اختلاف‌ها و رقابت‌های روسیه و آمریکا است. تقابل دو قدرت آمریکا و روسیه در اوکراین و چرایی آن، مسئله اصلی است که این نوشتار تلاش می‌کند تا با نگاه به نظریه سازه‌نگاری و تأکیدی که این نظریه بر ساختارهای فکری و هویت‌ها و کارگزاران در شکل‌دهی رفتار دارد به ریشه‌یابی آن بپردازد. به بیان بهتر این نوشتار در پی پاسخ به این پرسش است که تقابل دو قدرت آمریکا و روسیه در اوکراین در چه چارچوبی قابل فهم است؟ فرضیه این است که تقابل آمریکا و روسیه در اوکراین از یک سو به دلیل موقعیت منحصر به فرد اوکراین به عنوان کشوری با ویژگی‌های بین‌المللی، و از سوی دیگر نتیجه تداوم رقابت دو قدرت در سطح بین‌المللی است.

چارچوب نظری

سازه‌انگاری^۱ یکی از نظریه‌های مهم در روابط بین‌الملل است که در دهه ۱۹۹۰، به وسیله نیکلاس اونف وارد عرصه نظری روابط بین‌الملل شد. امروزه تلاش می‌شود که مسائل مهم سیاست بین‌الملل از جمله سیاست خارجی دولت‌ها با استفاده از آن بررسی شود (شفیعی و نژاد زنده، ۱۳۹۲: ۱۵۱). اهمیت این نظریه به دلیل دید و نگرش تازه‌ای است که به روابط بین‌الملل دارد. این نظریه با رد برداشت‌های خردگرایانه نواقح گرایبی و نولیبرالیسم، دیدگاهی منطقی - اجتماعی به سیاست‌های جهانی ارائه داد که بر اهمیت ساختارهای هنجاری، مادی و نقش هویت در ساخت منافع و کنش‌ها و تکوین متقابل کارگزار ساختار تأکید می‌کند (عسگرخانی و منصورى مقدم، ۱۳۸۹: ۱۹۵). سازه‌انگاران سیاست بین‌الملل را برساخته اجتماعی می‌دانند که به واسطه تعدادی از کنشگران سیاسی که در تعامل متقابل با یکدیگر هستند، شکل گرفته و این کنشگران نیز هویت‌ها و منافع دارند که مبتنی بر ساخت اجتماعی است (شفیعی و نژاد زنده، ۱۳۹۲: ۱۵۱). بنابراین برای فهم بهتر این نظریه می‌توان به مهم‌ترین مفروض‌های هستی‌شناسانه سازه‌انگاری که شامل سه گزاره مهم و بنیادین است اشاره داشت:

۱. ساختارهای فکری به اندازه ساختارهای مادی اهمیت دارند؛ از دیدگاه سازه‌انگاری کنشگران براساس معانی که امور و سایر کنشگران برای آن‌ها تولید می‌کنند، عمل می‌کنند و این معانی بین‌الذهانی در تعاملات شکل می‌گیرند (شفیعی و رضایی، ۱۳۹۱: ۶۵). چنانکه الکساندر ونت، به عنوان یکی از مهم‌ترین نظریه‌پردازان این نظریه می‌گوید: یک اصل بنیادین زندگی اجتماعی سازه‌انگار، این است که مردم و دولت‌ها نسبت به امور از جمله دیگر کنشگران، بر پایه معنایی که آن امور برایشان دارد، عمل می‌کنند. دولت‌ها نسبت به دشمنانشان، رفتاری متفاوت با دوستانشان دارند؛ زیرا دشمنان تهدیدکننده‌اند؛ اما دوستان چنین نیستند؛
۲. هویت‌ها هستند که به منافع و کنش‌ها شکل می‌دهند؛ بنابراین نظر سازه‌انگاران، هویت پدیده‌ای است که در رابطه خود - دیگری شکل می‌گیرد و قوام پیدا می‌کند و پدیده‌ای از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیست؛ بلکه در فرآیند تعامل ایجاد شده و بر منافع و ترجیح‌ها افراد و دولت‌ها تأثیر می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۳۳۶). سازه‌انگاران بر دروندادی بودن منافع و بناکردن منافع بر هویت معتقدند (رمضان‌زاده و جوکار، ۱۳۸۹: ۱۳۴). ونت هویت را عبارت می‌داند از آنچه چیزی را به آنچه هست، تبدیل می‌کند (Wendt, 2000: 165). کنشگران منافع و هویت خود را از راه مشارکت در معانی جمعی به دست می‌آورند، یعنی معانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. درواقع هویت‌ها و منافع، مسائل رابطه‌ای هستند و

وقتی ما موقعیت را تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند. هر دولت می‌تواند هویت‌های بسیار متعددی داشته باشد؛ برای نمونه عنوان «حاکم»، «رهبر جهان آزاد» و ... (Smith, 2001: 244). سازه‌انگاران معتقدند که هویت‌های دولتی مسائلی مسلم و ثابت نیستند؛ بلکه از راه رویه‌های پیچیده و متداخل و بیشتر متناقض تاریخی قوام می‌یابند. در نتیجه سیال، بی‌ثبات و دائم درحال دگرگونی هستند (معینی علمداری، ۱۳۸۹: ۱۷۵). به بیان بهتر این نظریه برخلاف دیدگاه‌های متعارف در علوم اجتماعی که ساختارهای مادی را در شکل دادن به کنش کنشگران مهم می‌داند به مانند پسا‌ساختارگرایان معتقد است که سوژه‌ها برساخته‌هایی هستند که رویه‌های گفتمانی به آن‌ها شکل می‌دهند (قوام، ۱۳۸۴: ۳۲۴). ونت در این ارتباط می‌گوید: آنچه را ما با عنوان دولت‌ها یا منافع ملی می‌شناسیم، نتیجه هویت‌های اجتماعی کنشگران است (Wendt, 1994: 385).

۳. کارگزاران و ساختارها متقابلاً به یکدیگر شکل می‌دهند. دیدگاه سازه‌انگاری در مورد رابطه ساختار و کارگزار نیز یک دیدگاه بینابینی است یعنی ساختار و کارگزار به شکل متقابل به یکدیگر قوام می‌بخشند. ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته انسانی‌اند و در همان حال، ساختار برخاسته از کنش، اصالت خارج از صرف کنشگران دارد؛ بنابراین ماهیت آن بر کنش کنشگران و ارتباطات مختلف تأثیر می‌گذارد (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۳۳۰). یکی از مهم‌ترین تلاش‌ها در این زمینه، نظریه ساختمندی «آنتونی گیدنز» است. گیدنز بر دوسویگی یا تأثیر متقابل ساختار و کارگزار در فهم رفتارها و تحولات اجتماعی تأکید می‌کند؛ بنابراین از دید وی نمی‌توان بین این دو مفهوم هیچ خط تمایز یا تقابل آشکاری کشید (مارش و استوکر، ۱۳۹۰: ۳۱۵).

بنابر آنچه از نظریه سازه‌انگاری آمد، می‌توان گفت که این نظریه به دیالکتیک پایاپای ساختار معنایی با ساختارهای غیرمعنایی مانند منافع و ساختار مادی معتقد است. در این نوشتار برآنیم تا با بهره‌گیری از این نظریه و تأکیدی که بر نقش هنجارها در شکل‌گیری هویت و به تبع، نقش هویت در شکل‌گیری منافع و رفتار دولت‌ها دارد، به بررسی رفتار آمریکا و روسیه در برابر تحولات اوکراین بپردازیم و دلایل اهمیت اوکراین برای این دو قدرت را از منظر هویت‌ها، انگاره‌ها و ارزش‌های مورد تأکید دو طرف بررسی کنیم.

جمهوری اوکراین، موقعیت ژئوپلیتیک، اقتصادی و سیاسی آن

اوکراین کشوری است واقع در شرق اروپا، با وسعتی معادل ۶۲۸،۶۰۳ کیلومتر مربع که بعد از بخش اروپایی روسیه، بزرگ‌ترین کشور قاره اروپا است. در ترکیب اتحاد شوروی نیز پس از روسیه و قزاقستان، سومین کشور بزرگ اتحاد بود. این کشور در سال ۱۹۹۱ و به دنبال فروپاشی اتحاد شوروی به کشوری مستقل تبدیل شد.

وضعیت اقتصادی اوکراین: از نظر اقتصادی اوکراین برای تبدیل شدن به یکی از مهم‌ترین نظام‌های اقتصادی اروپایی ظرفیت بالایی دارد. عواملی چون فراوانی زمین‌های کشاورزی حاصل‌خیز، زیربنای توسعه‌یافته صنعتی و ساختار قوی صنایع سنگین، نیروی کار ۲۰ میلیون نفری، داشتن مهارت و دانش بالا و نظام کارآمد آموزش و پرورش را می‌توان مهم‌ترین عوامل بالابودن ظرفیت اقتصادی اوکراین معرفی کرد. در واقع پس از فروپاشی اتحاد شوروی، اوکراین پس از روسیه دومین قدرت اقتصادی اتحاد شوروی بود و بخش اعظم تولیدات صنایع سنگین و کشاورزی کشور را به خود اختصاص می‌داد (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۴۹). این کشور، همچنین یکی از مهم‌ترین کشورهای جهان در زمینه حمل و نقل انرژی است و خطوط لوله گاز روسیه از سراسر این سرزمین عبور می‌کند. اوکراین در حدود ۸۰ درصد نفت و ۷۷ درصد گاز طبیعی مورد نیاز داخلی را از خارج تأمین می‌کند و روسیه، عرضه‌کننده اصلی نفت به این کشور است (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰).

وضعیت سیاسی اوکراین: کشورهای پس از اتحاد شوروی همان‌گونه که وارث مسائل و مشکلات بی‌شمار اقتصادی این امپراتوری شدند، میراث‌دار اقتدارگرایی و سیستم بسته سیاسی نیز هستند (برزگر، ۱۳۸۹: ۸۷، Sakwa, 2013: 74-75). در اوکراین همچون دیگر کشورهای بازمانده از اتحاد شوروی دو نیروی مرکزگرا و مرکزگریز با یکدیگر در مبارزه هستند و هریک ویژگی‌هایی دارند. مرکزگراها خواستار هم‌سویی و نزدیکی به روسیه و مرکزگریزها مخالفان نزدیکی به روسیه هستند که در سمت و سوی پیوستن به ساختارهای یورو-آتلانتیکی، عضویت در اتحادیه اروپا، ناتو و دیگر ساختارها حرکت می‌کنند. دوگانگی هویتی در اوکراین (هم در میان مردم و هم در میان نخبگان) به همراه موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی این کشور بستر لازم برای حضور و دخالت سایر کشورها به‌ویژه دو قدرت آمریکا و روسیه را فراهم آورده است (ابوالحسن شیرازی، ۱۳۸۶: ۶۲). همان‌گونه که می‌دانیم در عرصه ژئوپلیتیک، کشورهایی که موقعیت منحصر به فردی داشته باشند، در صحنه رقابت‌های سیاسی بین‌المللی اهمیت ویژه‌ای خواهند داشت. به همین سبب در محیط بین‌المللی نقاط بحرانی منطبق با نقاطی است که اهمیت ژئوپلیتیک و موقعیت راهبردی داشته باشند. در آن صورت اهمیت منطقه‌ای و بین‌المللی پیدا می‌کنند و بازیگرانی که در این صحنه به دنبال تأمین منافع خود به ایفای نقش می‌پردازند، در صورت تضاد منافع با یکدیگر به رقابت برمی‌خیزند و هر یک در بیرون‌راندن رقیب از صحنه مبارزه می‌کنند (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۱-۵۰، Kappeler, 2014: 109). اوکراین به دلیل داشتن چنین ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی زمینه مساعدی برای حضور دو قدرت را فراهم آورده است. به‌گونه‌ای که به گرانگه‌تقابل دو قدرت تبدیل شده است.

برساختگی هویت روسیه

برخی معتقدند که ملت و هویت ملی، برساخته‌ی روایت‌های سازه‌انگارانه است که در آن ملت‌ها با به یادآوردن خاطرات تداوم می‌یابند و درک آنان از هویتشان، براساس روایت‌هایی ساخته می‌شود که به وسیله‌ی خاطره برانگیخته می‌شود (اکبری کریم‌آبادی، ۱۳۹۱: ۳۷). در ارتباط با ملت روس پنج مدل هویتی هویت متحد، هویت اسلاوی، هویت زبانی، هویت خونی و هویت مدنی قابل ترسیم است (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۹۵). در «هویت متحد» روس‌ها به‌عنوان مردم یک امپراتوری متحد یا برحسب مأموریتشان برای ایجاد یک دولت فراملی تعریف می‌شوند. در این تعریف، دهه‌ها و گاهی قرن‌ها حضور در یک دولت (تاریخ مشترک) پایه‌ای برای تداوم یک دولت چندقومی در درون مرزهای اتحاد شوروی فرض می‌شود. کمونیست‌ها، ملی‌گرایان، اسلاوگرایان و اوراسیاگرایان از این تعریف حمایت می‌کنند. آن‌ها معتقدند که وحدت این امپراتوری دوباره برقرار خواهد شد و روس‌ها و اقوام دیگر چون تاتارها، باشقیرها، فنلاندی‌ها، اوکراینی‌ها که یک هویت ملی مشترک منحصر به فرد دارند، دوباره با هم متحد می‌شوند؛ اما برخی، ملت روس را فقط شامل گروه «اسلاوهای شرقی» یعنی روس‌ها، اوکراینی‌ها و روسیه سفیدی‌ها می‌دانند و معتقدند که شباهت‌های نژادی - زبانی و تاریخ مشترک، اوکراینی‌ها و روسیه سفیدی‌ها را هم در شمار ملت روس قرار می‌دهد. برخی دیگر زبان روس را نشانه اصلی هویت ملی روس دانسته‌اند و آن را مهم‌ترین عامل وحدت‌بخش گروه‌های اجتماعی و قومی گوناگون در امپراتوری پیشین روسیه می‌دانند. درحالی‌که نژادگرایان، بر پیوندهای خونی به‌عنوان پایه هویت مشترک تأکید دارند و تنها کسانی را که «خون روسی» دارند، در شمار دولت روسیه می‌دانند (ملی‌گرایان افراطی روس تنها آن‌هایی را که روس‌زاده و وابسته به کلیسای ارتدوکس هستند جز ملت روس می‌دانند. سرانجام «هویت مدنی»، مبنای جدید برای ملت روس مطرح می‌شود. در این تعریف، همه مردم فدراسیون بدون توجه به ریشه قومی و فرهنگی‌شان شهروندان فدراسیون روسیه هستند و از راه وفاداری به نهادهای سیاسی جدید و قانون با هم متحد می‌شوند (کولایی و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۹۷-۱۹۶).

بر این اساس فدراسیون روسیه در دوره گذار از دوران کمونیستی پسا شوروی به‌عنوان یک کشور مستقل که پس از فروپاشی اتحاد شوروی با هویت جدید و مسائل نوینی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی روبه‌رو شد. ابتدا این جمهوری‌ها به‌عنوان «باری از دوش» برداشته شدند و روسیه در تکاپوی پیوستن به غرب، به آن‌ها اهمیت چندانی نمی‌داد؛ اما واکنش کشورهای اروپایی و نیز آمریکا و تحولات داخلی سبب شد تا واژگانی چون «خارج نزدیک»، «آیین مونروئه روسی»، «منطقه منافع حیاتی»، و «حیات خلوت روسیه» جایگاه مهمی در ادبیات سیاسی مسکو پیدا کنند (عمادی، ۱۳۹۰: ۱۴۸، Gleason, 2010: 28-29).

ابداع مفهوم «خارج نزدیک» در ادبیات ژئوپلیتیکی روسیه مسئله‌شایان توجهی است. به این معنا که اگرچه جغرافیای این منطقه خارج از محدوده سرزمینی این کشور قرار دارد؛ اما مسکو آن را منطقه منافع خاص خود می‌انگارد و باوجود تحولات فزاینده منطقه‌ای و بین‌المللی در این نگاه تغییری ایجاد نشده و تعبیر مدودیف از این منطقه به‌عنوان حوزه «منافع ترجیحی» روسیه گواه آن است که مسکو هرگونه دست‌اندازی قدرت‌های خارجی به خارج نزدیک را همچنان به دیده تهدید می‌نگرد (نوری، ۱۳۸۹: ۱۵۵، Hale, 2010: 39-40). روسیه همچنان ادعای برتری و حتی حق تعیین سرنوشت کشورهای حاضر در این حوزه را به مانند دوره اتحاد شوروی حفظ و خود را ضامن ثبات این جغرافیا می‌داند (Herd, 2007: 97). احیای نفوذ در حوزه خارج نزدیک و گسترش آن به سطح بین‌الملل، حفظ تمامیت ارضی و جلوگیری از بی‌ثباتی در مرزها، جلوگیری از تحدید نفوذ راهبردی سایر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه و حمایت از ۲۵ میلیون روس پراکنده در این منطقه از مهم‌ترین هدف‌های روسیه در این حوزه است (کولایی و نوری، ۱۳۸۶: ۴۱، قانیدی، ۱۳۸۱: ۲۰۵). به بیان بهتر، روسیه سیاستی را پایه‌ریزی کرده است که محور آن، حفظ منافع ملی و برتری سنتی روسیه از راه جلوگیری از تشدید روند واگرایی در جامعه هم‌سود، جلوگیری از نفوذ سیاسی و نظامی دیگر کشورها در منطقه به‌ویژه آمریکا و ناتو (مرادی، ۱۳۷۵: ۹۰، Spechler, 2013: 4)، تقویت همگرایی و همکاری با جمهوری‌های اتحاد شوروی، برقراری ساختارهای مورد نیاز همکاری‌های متقابل از جمله سازمان‌ها و پیمان‌های منطقه‌ای است (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۸).

این کشور با گذار از دوره بحرانی پس از فروپاشی اتحاد شوروی و با اتکا به رشد اقتصادی که در سایه ثبات سیاسی و امنیتی به محوریت رهبر مقتدری چون پوتین به‌دست آمده است، خواستار ایفای نقش نوین در معادلات جهانی و پیگیری خط‌مشی مستقل در عرصه بین‌المللی است (کولایی و نوری، ۱۳۸۶: ۳۷). نسل کنونی رهبران روسیه با شعار «دو دهه حاشیه‌نشینی و انفعال ابرقدرت دیروز بس است»، خواستار پایان یک‌جانبه‌گرایی و سیاست‌های هژمونیک و اشنگتن و احیای نقش دوباره روسیه در صحنه بین‌المللی در بستر یک نظام چندقطبی هستند.

جایگاه اوکراین برای روسیه

در میان جمهوری‌های جداشده از اتحاد شوروی، اوکراین به‌دلیل ساختارهای مادی و معنایی برای روسیه اهمیت زیادی دارد. این کشور به‌واسطه اشتراک‌های قومی، زبانی و مذهبی با روسیه بخشی از تاریخ، هویت و فرهنگ روسی است و از نظر تاریخی با روسیه پیوند نزدیکی دارد. اوکراین نه تنها در تاریخ شکل‌گیری امپراتوری روسیه و اتحاد شوروی

نقش برجسته‌ای داشته است؛ بلکه در فروپاشی اتحاد شوروی نیز در کنار روسیه و قزاقستان (سه جمهوری بانی فروپاشی اتحاد شوروی) نقش اساسی داشته است (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۶، بلک ویل و دیگران، ۱۳۷۷: ۵۲-۵۱). افزون بر اشتراک‌های هویتی و فرهنگی (عوامل معنایی) آنچه اوکراین را برای روسیه و سایر کشورهای دنیا مهم کرده است، موقعیت ژئوپلیتیک و ژئواکونومیک (عوامل مادی) این کشور است. اوکراین در تقاطع نفوذ دو قدرت بزرگ روسیه و آمریکا قرار گرفته و از نظر ژئواکونومیک محل حمل و نقل ۸۰ درصد گاز طبیعی وارداتی اروپا از روسیه است. اهمیت این مسئله از آن رو است که روسیه تأمین‌کننده یک سوم نیاز مصرفی اتحادیه اروپا به گاز طبیعی است (Goldthau and Boersma, 2014: 13-14). به سبب همین موقعیت حساس اوکراین است که برقراری روابط با این کشور، هم برای غرب و هم برای روسیه مهم و حیاتی به نظر می‌رسد. در صورت نزدیکی به غرب و خروج از مدار روسیه، روسیه با مشکلات فراوانی روبه‌رو می‌شود (امیراحمدیان، ۱۳۸۴: ۵۷). بنابراین راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین را می‌توان در سه بعد سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بررسی کرد:

وجوه سیاسی راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین

وجوه سیاسی راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین شامل نفوذ در نظام سیاسی این کشور از راه اقتصادی، سیاسی و نظامی است. روسیه از راه تعیین نخبگان سیاسی حاکم، تأثیرگذاری بر روند تصمیم‌گیری به‌ویژه در ارتباط با مهم‌ترین موضوعات و مسائل دولت اوکراین، به کارگیری فشار برای اجرای الزامات بین‌المللی آن کشور که در چارچوب سازمان‌های بین‌المللی ویژه صورت می‌گیرد و نفوذ نظامی که در نظام سیاسی اوکراین نفوذ کرده است (کیانی، ۱۳۸۶: ۷۳). مدت‌ها است که اوکراین به‌دنبال عضویت در ناتو و پیوستن به اتحادیه اروپا است و این موضوع برای روسیه که ۱۵۷۶ کیلومتر مرز مشترک با اوکراین دارد، به هیچ شکل مطلوب نیست؛ زیرا ناامن شدن ۱۵۷۶ کیلومتر برای روسیه خیلی اهمیت دارد (پسندیده، ۱۳۹۰: ۱۰۰). یکی از نمونه‌های رایج نفوذ سیاسی روسیه در اوکراین، مداخله در پیکارهای انتخاباتی این کشور است. روسیه همواره در سراسر دوران پس از فروپاشی اتحاد شوروی، در انتخابات اوکراین به شیوه‌های مختلف دخالت کرده است (کیانی، ۱۳۸۶: ۷۳). حمایت سیاسی از مقامات اوکراینی یکی دیگر از روش‌های روسیه برای مشارکت و مداخله در فرایند تصمیم‌گیری‌های مهم در عرصه سیاست داخلی اوکراین است.

وجوه اقتصادی راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین

نفوذ در بخش‌های راهبردی اقتصاد اوکراین از دیگر وجوه راهبرد نفوذ روسیه در قبال اوکراین است. روسیه بزرگ‌ترین شریک تجاری اوکراین است (البته تا پیش از گسترش اتحادیه اروپا و

تبدیل شدن آن به ۲۵ و سپس ۲۷ عضو) به گونه‌ای که این کشور تشکیل‌دهنده ۱۸ درصد صادرات و ۴۰ درصد واردات اوکراین است؛ اما در میان عوامل اقتصادی آنچه از همه مهم‌تر و تأثیرگذارتر است، منابع انرژی است که در راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین سهم بسیار مهمی دارد. در حقیقت روسیه با استفاده از وابستگی اوکراین به انرژی آن کشور، بر نفوذ اقتصادی و سیاسی خود در این کشور افزوده است (محمدی، ۱۳۸۹: ۲۹؛ کیانی، ۱۳۸۶: ۸۰-۷۹). مجموعه این وابستگی‌ها سبب شده است تا روسیه روابط تجاری خود با اوکراین، به ویژه در بخش انرژی را به گونه‌ای تنظیم کند که افزون بر به دست آوردن درآمد و سود اقتصادی، بهره‌برداری سیاسی نیز داشته باشد و از آن به عنوان یک سلاح سیاسی استفاده کند. با بروز انقلاب‌های رنگی در برخی از کشورهای منطقه و پیش گرفتن روش و رفتار سیاسی غرب‌گرایانه و با پررنگ شدن حضور غرب در منطقه، سیاست روسیه شکل تازه‌ای به خود گرفت و این کشور افزایش قیمت‌های گاز را به عنوان ابزاری سیاسی و به شیوه‌ای تهاجمی به کار برد و گاهی هم با بستن جریان گاز صادراتی به این کشورها، فشار را به اوج خود رساند. این مسئله، اروپای وابسته به گاز روسیه را از امنیت عرضه گاز نگران کرده است (کرمی، ۱۳۸۲: ۵۷؛ Newnham, 2013: 116). می‌توان اقدام روسیه در قطع گاز اوکراین در زمستان ۲۰۰۶ را شاهدهی بر این مدعا دانست (Newnham, 2011: 140).

وجوه فرهنگی راهبرد نفوذ روسیه در اوکراین

برای روسیه که به دنبال احیای اندیشه «روسیه به مثابه یک قدرت بزرگ» و بازگشت به عظمت دوره‌های تزاری و اتحاد شوروی است؛ اوکراین به عنوان بخشی از تاریخ و هویت این کشور جایگاه ویژه‌ای دارد. همان‌گونه که گفته شد اوکراین از نظر فرهنگی بسیار به روسیه نزدیک است و با این کشور پیوندهای تاریخی و سیاسی دارد. در اوکراین بیش از ۸/۳ میلیون نفر اقلیت روس تبار زندگی می‌کنند. برقراری ارتباط با این دسته از اقلیت‌ها - در فرهنگ سیاسی روسی از آنان به عنوان هم‌میهنان یاد می‌شود - در تأمین هدف‌های سیاسی و اقتصادی روسیه، جایگاه مهمی دارد؛ اما نفوذ فرهنگی روسیه با هدف مشروعیت‌بخشیدن به نفوذ خود در نظام سیاسی اوکراین است. در این شکل از نفوذ، روسیه تلاش می‌کند تا الگوی فرهنگی، نظام ارزشی و زبان خود را به اوکراین منتقل کند. ابزارهای مختلفی که روسیه برای دستیابی به ابعاد مختلف راهبرد نفوذ خود در این کشور به کار می‌گیرد، برای حفظ اوکراین در چارچوب سیاست کلان روسیه و جلوگیری از گرایش این کشور به سوی ساختارهای غربی به رهبری آمریکا است (کیانی، ۱۳۸۶: ۹۱ - ۹۰).

برساختگی هویت و منافع آمریکا

قدرت ملی و هویت ملی هر دو از عوامل تعیین‌کننده منافع ملی است. به گفته جوزف نای: «قدرت آمریکا دو پایه مادی و معنوی دارد و قدرت مادی نیز دو بعد اقتصادی و نظامی دارد. کشاندن دیگر کشورها به سوی چیزهایی که خواسته شما است، نشان‌دهنده قدرت معنوی شما است. بخش بزرگی از قدرت معنوی آمریکا در ارزش‌های آن کشور نهفته است. این ارزش‌ها در فرهنگ، سیاست داخلی و رفتارهای بین‌المللی نمودار می‌شود. ارزش‌هایی چون مردم‌سالاری، آزادی فردی، فضای باز که بیشتر در فرهنگ توده‌ای، آموزش‌های دانشگاهی و سیاست خارجی آمریکا نمود یافته است سهم چشم‌گیری در قدرت آن کشور در بسیاری از زمینه‌ها دارد. بی‌گمان هنگامی که درباره قدرت آمریکا سخن گفته می‌شود، پای مردم‌سالاری آمریکایی و هویت با درونمایه لیبرال نیز به میان می‌آید. بنابراین قدرت و هویت شالوده روابط آمریکا با دیگر کشورها است. با گسترش این ارزش‌ها و تثبیت آن‌ها در کشور دیگر، می‌توان از همگرایی هویتی سخن گفت (نای، ۱۳۸۲: ۴). دخالت آمریکا در منطقه پسا شوروی و تلاش برای ترویج ارزش‌های لیبرالی در همین زمینه قابل فهم است. در واقع آمریکا نگران احیای امپراتوری اتحاد شوروی و یا قدرت‌گیری دوباره روسیه است. رهبران آمریکا می‌دانند که در صورت غفلت، مناطق پیرامونی روسیه ظرفیت لازم را برای تأمین هزینه‌های ایجاد امپراتوری جدید دارند و باهدف جلوگیری از این مسئله و برای تثبیت هژمونی خود بر جهان، بیشترین انگیزه و ظرفیت را برای حضور در این منطقه دارد (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۱).

ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای هم‌سود

آمریکا می‌خواهد که روسیه روندی را در سیاست‌های داخلی و خارجی خود در پیش بگیرد که موجبات نزدیک‌شدن هرچه بیشتر روسیه به ارزش‌های دنیای آزاد و هم‌سویی با آن را فراهم سازد؛ بنابراین روسیه به دنبال آن است که ضمن برخورداری از امتیازهای نزدیکی با غرب با به‌کارگرفتن سیاست‌های مستقل در صحنه بین‌المللی، نقش تعیین‌کننده خود را به‌عنوان دولتی بزرگ که پس از فروپاشی اتحاد شوروی به آن خدشه جدی وارد شده است را دوباره احیا کند. (Ramet and Ingebritsen, 2002: 192-193). سیاست روسیه فدراتیو باهدف تحکیم روابط تاریخی با همسایگان خود در آمریکا به‌عنوان پیدایش «استعمار نوین روسیه» یا تلاش برای برقراری دوباره اتحاد شوروی سوسیالیستی دانسته می‌شود (کری و اخیزا و دیگران، ۱۳۸۸: ۱۲۴، ترنیکف و گلوشنکو، ۱۳۷۸: ۲۳۳). در همین زمینه بود که در اواسط دهه ۱۹۹۰ «مهار استعمار روسی» به‌عنوان یکی از جهت‌گیری‌های راهبردی سیاست خارجی آمریکا در فضای پس از

اتحاد شوروی تعیین شد (شفیعی و نژاد زندیه، ۱۳۹۲: ۱۷۹-۱۷۸)؛ اما حمایت و پشتیبانی آمریکایی‌ها از فرایند تغییر رژیم‌ها در سه کشور اوکراین، قرقیزستان و گرجستان را نمی‌توان الزاماً کوششی برای به دست آوردن منافع بیشتر تعریف و تفسیر کرد. در واقع، آنچه برای آمریکایی‌ها در این زمینه اهمیت بیشتری دارد افزون بر جنبه‌های اعتبار حمایت از مردم‌سالاری نخست، جایگزینی مجموعه‌ای از رژیم‌های بی‌ثبات ناکارآمد با رژیم‌هایی است که از پوشش مردم‌سالار برخوردار باشند؛ دوم، ایجاد الگویی از تغییرات سیاسی که به‌نظر آید احتمالاً می‌تواند در سایر نقاط جهان به‌عنوان یک سرمشق، مورد توجه قرار گیرد (امام جمعه‌زاده و رحیمی، ۱۳۸۸: ۷۱، واعظی، ۱۳۸۴: ۹۹)؛ سوم جلوگیری از برقراری دوباره هژمونی روسیه در اوراسیای پس از اتحاد شوروی و کاهش نفوذ این کشور در منطقه و جلوگیری از اتحاد و ائتلاف منطقه‌ای با محوریت روسیه است (Tsygankov, 2012: 6). در این باره الکساندر کاکیا اندیشمند گرجستان و رهبر سیاسی آن کشور، انقلاب در فضای پس از اتحاد شوروی را عملیاتی در مقیاس بزرگ باهدف راندن روسیه از فضای پساشوروی می‌داند (ابوالکازین و دانیلویچ، ۱۳۸۴: ۱۱۶).

در واقع هدف درازمدت و کلان آمریکا این است که با ورود به حیات خلوت روسیه از راه گسترش ناتو به منطقه و حضور در منطقه، ضمن کاهش نفوذ روسیه در این جمهوری‌ها از شکل‌گیری پیمان‌ها و اتحادهای نظامی جلوگیری کند و بتواند نظم سیاسی مورد نظر خود برای تثبیت هژمونی‌اش بر جهان را به وجود آورد. نتیجه تلاش‌ها و اقدام‌های آمریکا در این زمینه، پیگیری روابط نزدیک با غرب به‌وسیله این کشورها بود (تیشه‌یار، ۱۳۸۸: ۵۱، زرگر، ۱۳۸۶: ۱۷۴). از اقدامات کشورهای همسایه اتحاد شوروی در پیگیری سیاست نزدیکی به غرب، می‌توان به اقدام پنج کشور گرجستان، اوکراین، جمهوری آذربایجان، مولداوی و ازبکستان در تشکیل اتحادیه گوام^۱ در سال ۱۹۹۷ با حمایت آمریکا اشاره کرد. یکی از دلایل شکل‌گیری این اتحادیه به دلسردی مشترک آن‌ها از کارایی جامعه کشورهای مستقل هم‌سود (سی‌آی‌اس) و احساس خطر از تلاش کرملین برای کنترل این اتحادیه برمی‌گردد (پیشگاهی‌فرد و مهکویی، ۱۳۹۱: ۲۶). پیگیری سیاست نزدیکی به غرب به‌ویژه آمریکا از سوی کشورهای هم‌سود، سبب تقویت سوءظن روسیه و منجر به تأثیرات متقابل خطرناکی شده است (کرامر، ۱۳۸۹: ۱۴۶). به‌گونه‌ای که سیاست روسیه در رابطه با دولت‌های همسایه آن به یک منبع دائمی اصطکاک با آمریکا تبدیل شده است (نصرت، ۱۳۸۵: ۲۹۹).

1. GUUAM

جایگاه اوکراین در سیاست کلان آمریکا

موقعیت راهبردی مهم اوکراین، مساحت آن و نیروی اقتصادی بالقوه با موضع معروف کیف در مورد تمایلات همگرایی در فضای پس از اتحاد شوروی موجب جلب توجه ویژه محافل سیاسی آمریکا به نقش اوکراین در اروپا و کشورهای مستقل هم سود شده است. بیشترین توجه واشنگتن به مسئله آمادگی اوکراین برای تماس و برقراری ارتباط تنگاتنگ با غرب و شیوه‌های جلوگیری از نزدیکی سیاسی - نظامی با روسیه براساس سیستم همکاری امنیتی کشورهای مستقل هم سود است. از آغاز سال ۱۹۹۴، تحت تأثیر غرب، موضع اوکراین نسبت به ناتو تغییر کرد (وحیدی، ۱۳۸۰: ۹۸). در این سال آمریکا نسبت به برقراری رابطه با اوکراین توجه ویژه‌ای از خود نشان داد و کمک‌های ارائه شده نه تنها محرک انجام اصلاحات اقتصادی به شیوه غربی شد؛ بلکه به صورت عاملی در مهار همگرایی ایجاد شده در محدوده اتحاد شوروی درآمد. در آن زمان برژینسکی تأکید کرد که «تنها راه انتقال روسیه به «موقعیت عادی» ایجاد شرایطی است که نتواند «احیای روسیه استعماری» را در سر پیروانند. به همین دلیل ما آمریکایی‌ها باید به اوکراین کمک کنیم (واعظی، ۱۳۸۴: ۱۱۹-۱۱۸). در یک تقسیم‌بندی کلی می‌توان علائق و منافع آمریکا در اوکراین را در سه سطح اقتصادی، اجتماعی-فرهنگی و سیاسی - امنیتی بررسی کرد:

الف) علائق اقتصادی - تجاری: تضعیف وابستگی اوکراین به روسیه از راه کمک‌های اقتصادی و تسهیلات تجاری (از سال ۱۹۹۲ به بعد اوکراین سومین دریافت‌کننده کمک پس از اسرائیل و مصر از آمریکا به بود)، تسلط و کنترل بر مسیر انتقال انرژی به اروپا، بهبود فرصت‌های تجاری برای شرکت‌ها و کمپانی‌های آمریکایی، حمایت از برنامه‌های عمرانی که زمینه حضور غرب و آمریکا را در این منطقه بیشتر کند، به دست آوردن سهمی از بازار مصرف این کشور و تلاش برای همگرایی اقتصادی با اقتصاد غرب؛

ب) علائق اجتماعی - فرهنگی: تلاش برای نزدیک کردن این کشور به فرهنگ غربی از راه گسترش همکاری‌های اجتماعی - فرهنگی و آموزشی، تلاش برای ترویج ارزش‌های غربی و پیاده کردن مدل‌های حکومت غربی (شاهد این مدعا تلاش‌های آمریکا در کمک به انقلاب‌های رنگی، نارنجی و آبی در این کشور است)، تلاش برای ارتباط با نخبگان جدید این کشور و تقویت آنان در مقابل نخبگان قدیمی که بیشتر متأثر از تربیت اتحاد شوروی هستند و به روسیه گرایش بیشتر نشان می‌دهند، تلاش برای تقویت حضور فرهنگی از راه گسترش فعالیت سازمان‌های غیر دولتی؛

پ) علائق سیاسی - امنیتی: تضعیف روسیه از راه تقویت استقلال کشورهای پسا شوروی، به ویژه اوکراین، تأمین امنیت این کشور به عنوان مهم‌ترین مکان انتقال انرژی به اروپا، حضور

نظامی و افزایش همکاری‌های نظامی در چارچوب طرح‌هایی چون طرح مشارکت برای صلح و شکل دادن به ترتیبات امنیتی منطقه و گسترش ناتو به شرق، تلاش برای پیوستن هرچه سریع‌تر هضم بیشتر این کشور در ساختارهای غربی و آمریکایی همچون اورو-آتلانتیک و ناتو، ادامه حمایت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی خود از کشورهای طرفدار غرب، حمایت سیاسی و مالی از نهادها و سازمان‌های غیردولتی حامی هدف‌های آمریکا (نقدی‌نژاد و سوری، ۱۳۸۷: ۱۶۹-۱۶۷).

به شکل کلی می‌توان گفت که هدف آمریکا از دخالت در اوکراین، تأمین بیشتر و گسترده‌تر امنیت اتحادیه اروپا، فشار بر یکی از رقبای ژئواستراتژیک چند سده‌ای یعنی دولت قدرتمند روسیه، کمک به جایگزینی رژیم‌های بی‌ثبات و ناکارآمد با رژیم‌هایی است که بتواند حافظ منافع غرب باشد و به‌عنوان مانعی در برابر قدرت‌طلبی روسیه ظاهر شود.

نتیجه

رقابت‌های دو قدرت آمریکا و روسیه حتی در سال‌های پس از جنگ سرد نیز همچنان ادامه داشت. رویدادهای مربوط به انقلاب‌های رنگی، جنگ روسیه با گرجستان بر سر موضوع جمهوری خودمختار آبخازیا، سپر دفاع موشکی آمریکا در شرق اروپا، تکثیر سلاح‌های کشتار دسته جمعی و مانند اینها، بارها آمریکا و روسیه را رویاروی هم قرار داده است؛ اما از میان کانون‌های مختلف رقابت بین ایالات متحده و روسیه، اوکراین اهمیت زیادی دارد. از یک‌سو موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی اوکراین، این کشور را برای آمریکا و روسیه بسیار با اهمیت کرده است؛ به‌گونه‌ای که برژینسکی از آن کشور به‌عنوان «ترن سیاست منطقه‌ای پس از گسترش» اتحادیه اروپا یاد می‌کند و از سوی دیگر اشتراک‌های زبانی، فرهنگی، مذهبی، جغرافیایی و قومی این کشور با روسیه نه تنها آن را برای روسیه با اهمیت کرده است؛ بلکه برای آمریکا نیز، اوکراین با چین و ویژگی‌ها و ظرفیت‌هایی همان کشوری خواهد بود که تأمین‌کننده هدف‌های این کشور در تضعیف روسیه به‌عنوان یک قدرت فراروی خود، تثبیت هژمونی جهانی خود، برقراری مردم‌سالاری جهانی، اتحادیه اروپایی گسترده‌تر، امن‌تر و باثبات‌تر است.

به این دلایل است که در طول دو دهه گذشته ایالات متحده آمریکا چندین میلیارد دلار برای ارتقای مردم‌سالاری، اصلاحات اقتصادی و حذف سیستم و زیرساخت‌های راهبردی هسته‌ای که از دوران اتحاد شوروی باقی مانده بود به اوکراین کمک کرده است. منافع آمریکا هنوز تغییری نکرده است و تلاش می‌کند تا ارزش‌های ایدئولوژیک خود را به مناطق جهان از جمله فضای پس از اتحاد شوروی منتقل و نهادینه کند تا از این راه بتواند امنیت و منافع ملی

خود را تأمین کند. آمریکا خواستار ناامن شدن منطقه نیست؛ زیرا در این صورت زیان‌های آن برای منافعش بسیار جدی خواهد بود. آنچه آمریکا به دنبال آن است؛ بروز تحولاتی در منطقه در جهت منافعش است و یکی از راه‌های مطلوب و کم‌هزینه را در حمایت از تحولات نرم و غیرخشونت‌بار یا کمتر خشونت‌بار مانند انقلاب‌های رنگی یا برگزاری انتخابات برای روی کارآمدن گزینه‌های مدافع منافع غرب می‌بیند. همین مسئله موجبات تقابل دو کشور را فراهم آورده است. چنانکه می‌توان رویدادهای مربوط به «انقلاب نارنجی در سال ۲۰۰۴» و اعتراض‌های دولتی در سال ۲۰۱۴ را مهم‌ترین نمودهای کشمکش دو کشور در اوکراین معرفی کرد.

منابع

الف) فارسی

۱. ابوالحسن شیرازی، حبیب‌اله (۱۳۸۶)، «از انقلاب نارنجی تا انقلاب آبی در اوکراین»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۱۰، شماره ۵۸، صص. ۲۰-۸.
۲. ابوالکازین، ژولدزبیک و الکس دانیلویچ (۱۳۸۴)، «انقلاب‌های رنگی: علل و انگیزه‌های واقعی»، ترجمه سعید نقی‌زاده، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۱۳، شماره ۵۱، صص. ۲۰۶-۱۸۵.
۳. اکبری کریم‌آبادی، نورالدین (۱۳۹۱)، «تحلیل تحولات کشورهای عربی خاورمیانه و شمال آفریقا از منظر سازه‌نگاری»، *کتاب ماه علوم اجتماعی*، دوره ۱، شماره ۵۹، صص. ۴۱-۳۲.
۴. امام‌جمعه‌زاده، سید جواد و رئوف رحیمی (۱۳۸۸)، «جنگ سرد جدید از تئوری تا عمل»، *سیاست*، دوره ۳۹، شماره ۳، صص. ۹۴-۷۱.
۵. امیراحمدیان، بهرام (۱۳۸۴)، «تحولات اوکراین یا «انقلاب» نارنجی»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۴، شماره ۴۹، صص. ۷۰-۴۹.
۶. برزگر، کیهان (۱۳۸۹) «جوزف نای و قدرت هوشمند آمریکا»، *پژوهش‌نامه سیاست خارجی*، شماره ۲۴، صص. ۹۲-۸۳.
۷. بلک ویل و برایت وایت و تاناکا (۱۳۷۷)، «منافع ملی روسیه»، مترجم علی رحمانی و لادن مختاری، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۲۳، صص. ۶۴-۴۷.
۸. پسندیده، سمیه (۱۳۹۰)، «نقش انرژی در سیاست خارجی روسیه»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۱۰، شماره ۷۴، صص. ۱۰۸-۸۹.

۹. پیشگاهی‌فرد، زهرا و حجت مهکویی (۱۳۹۱)، «منطقه‌گرایی در عصر جهانی شدن: مطالعه موردی سازمان منطقه‌ای گوآم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۵، شماره ۱۰، صص. ۴۰-۲۱.
۱۰. ترنیکف ا.ا. و یو. ان گلوشنکو (۱۳۷۸)، «ابعاد سیاست آمریکا در مورد کشورهای مستقل مشترک‌المنافع»، ترجمه پروین گودرزی، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۳، شماره ۲۵، صص. ۹۲-۵۷.
۱۱. تیشه‌یار، ماندانا (۱۳۸۸)، «بررسی سیاست‌های ناتو در منطقه اوراسیا براساس نظریه برساخته‌گرایی»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، سال ۲، شماره ۴، صص. ۶۲-۴۳.
۱۲. رمضان‌زاده، عبدالله و محمدصادق جوکار (۱۳۸۹)، «هویت از منظر سازه‌انگاری متعارف و رادیکال»، *سیاست*، دوره ۴۰، شماره ۳، صص. ۱۵۰-۱۳۳.
۱۳. زرگر، افشین (۱۳۸۶)، «رقابت قدرت‌های بزرگ در قفقاز و آثار آن بر امنیت منطقه‌ای»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، شماره ۵۸، صص. ۱۸۸-۱۲۳.
۱۴. شفيعی، نوذر و فاطمه رضایی (۱۳۹۱)، «نقد و ارزیابی نظریه سازه‌انگاری»، *پژوهش‌های سیاسی*، دوره ۱۱، شماره ۴، صص. ۸۵-۶۳.
۱۵. شفيعی، نوذر و رویا نژاد زندیه (۱۳۹۲)، «هویت در سازه‌انگاری و دیپلماسی عمومی؛ مطالعه موردی چین»، *مطالعات راهبردی*، دوره ۱۶، شماره ۵۹، صص. ۱۸۲-۱۴۹.
۱۶. عسگرخانی، ابو محمد و جهانشیر منصوری مقدم (۱۳۸۹)، «همکاری و منازعه در روابط بین‌الملل: نگاهی به نظریه سازه‌انگاری «الکساندر ونت»»، *علوم سیاسی*، دوره ۴۰، شماره ۳، صص. ۲۰۸-۱۸۹.
۱۷. عمادی، رضی (۱۳۹۰)، «جایگاه شرق در سیاست خارجی روسیه جدید»، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۹، شماره ۷۴، صص. ۱۶۸-۱۴۳.
۱۸. قائدی، محمدرضا (۱۳۸۱)، «راهبرد روسیه در قبال گسترش ناتو به شرق»، *راهبرد*، دوره ۶، شماره ۲۴، صص. ۲۱۵-۱۹۹.
۱۹. قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴)، *روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها*، تهران: انتشارات سمت.
۲۰. کرامر، دیوید جی (۱۳۸۹)، «ساماندهی مجدد به روابط آمریکا و روسیه»، مترجم سعید شکوهی، *مطالعات منطقه‌ای*، دوره ۱۰، شماره ۳۷، صص. ۱۶۰-۱۴۱.
۲۱. کربی واخیزا، و. ایی و یو. ان. گلوشنکو و د. گ. اوستاف (۱۳۸۸)، «روابط روسیه آمریکا: برخورد منافع و امکانات بالقوه همکاری»، ترجمه پروین گودرزی، *مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز*، دوره ۱۲، شماره ۶۳، صص. ۱۴۴-۱۱۱.

۲۲. کرمی، جهانگیر (۱۳۸۲)، «هویت ملی و سیاست روسیه در خارج نزدیک»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۳، شماره ۴۴، صص. ۳۵-۶۲.
۲۳. کولایی، الهه و دیگران (۱۳۸۱)، **بررسی زمینه‌های نظری و تاریخی همگرایی و واگرایی در فدراسیون روسیه**، تهران: انتشارات وزارت امور خارجه.
۲۴. کولایی، الهه و علی‌رضا نوری (۱۳۸۶)، «تحول در سیاست خارجی روسیه در دوران پوتین»، **حقوق و علوم سیاسی**، دوره ۷، شماره ۳، صص. ۲۳-۵۶.
۲۵. کیانی، داود (۱۳۸۶)، «سیاست نفوذ روسیه در اوکراین و واکنش اتحادیه اروپا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۴۰، شماره ۵۷، صص. ۷۱-۱۰۴.
۲۶. مارش، دیوید و جری استوکر (۱۳۹۰)، **روش و نظریه در علوم سیاسی**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۲۷. محمدی، علی‌رضا (۱۳۸۹)، «ترانزیت گاز روسیه از طریق اوکراین»، **گستره انرژی**، سال ۴، شماره ۴۵، صص. ۲۹-۴۲.
۲۸. مرادی، منوچهر (۱۳۷۵)، «روسیه و همگرایی نظامی در جامعه کشورهای مشترک‌المنافع»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۷، شماره ۱۶، صص. ۸۹-۱۱۶.
۲۹. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳)، **تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل**، تهران: انتشارات سمت.
۳۰. معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۹)، «روش‌شناسی سازه‌نگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، **تحقیقات سیاسی و بین‌المللی**، سال ۲، شماره ۴، صص. ۱۸۳-۲۱۴.
۳۱. نای، جوزف اس (۱۳۸۲)، «مرزهای قدرت آمریکا»، **اطلاعات سیاسی - اقتصادی**، سال ۱۷، شماره ۹ و ۱۰، ص. ۴.
۳۲. نصرت، نسرین دخت (۱۳۸۵)، «آمریکا و روسیه: دوستی یا ضدیت»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، سال ۴، شماره ۷۴، صص. ۲۲۵-۲۴۲.
۳۳. نقدی‌نژاد، حسن و امیرمحمد سوری (۱۳۸۷)، «رقابت روسیه و آمریکا در اوراسیا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۴، شماره ۶۲، صص. ۱۵۵-۱۷۱.
۳۴. نوری، علی‌رضا (۱۳۸۹)، «چیستی اندیشه قدرت بزرگ در سیاست خارجی روسیه»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۶، شماره ۷۱، صص. ۱۳۳-۱۶۲.
۳۵. واعظی، محمود (۱۳۸۴)، «الگوی رفتاری آمریکا و روسیه در فرآیند تغییرات سیاسی اوراسیا»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۷، شماره ۴۹، صص. ۹۹-۱۲۲.
۳۶. وحیدی، موسی‌الرضا (۱۳۸۰)، «گوام: چالش‌ها و فرصت‌های فراروی سیاست خارجی روسیه»، **مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز**، دوره ۱۳، شماره ۳۳، صص. ۹۱-۱۰۸.

ب) انگلیسی

1. Gleason, Abbott (2010), "Eurasia: What is it? Is it?", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 1, No. 1, pp. 26–32.
2. Goldthau, Andreas and Tim Boersma (2014), "The 2014 Ukraine- Russia Crisis: Implications for Energy Markets and Scholarship", **Energy Research and Social Science**, Vol. 3, No. 1, pp. 13-15.
3. Hale, Henry E. (2010), "Eurasian Politics as Hybrid Regimes: The Case of Putin's Russia", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 1, No. 1, pp. 33–41.
4. Herd, Graeme P. (2007), "Russia's Trans Policy: Means, Ends and Great Power Trajectories, from: **Russia; Re-emerging Great Power** by Roger E. Kanet, University of Miami, USA: Palgrave Macmillan.
5. Kappeler, Andreas (2014), "Ukraine and Russia: Leagacies of the Imperial Past and Competing Memories", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 5, No. 2, pp. 107–115.
6. Newnham, Randall E. (2011), "Oil, Carrots and Sticks: Russia's Energy Resources as a Foreign Policy Tool", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 2, No. 2, pp. 134–143.
7. Newnham, Randall E. (2013), "Pipeline Politics: Russian Energy Sanctions and the 2010 Ukrainian Elections", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 4, No. 2, pp. 115–122.
8. Ramet, Sabrina p. and Christine Ingebritsen (2002), **Coming in from the Cold War (Changes in U.S.-European Interactions since 1980)**, Lanham: Rowman and Littlefield Publishers.
9. Sakwa, Richard (2013), "The Soviet Collapse: Contradictions and Neo-modernisation", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 3, No. 69, pp. 9-34.
10. Smith, Steve (2001), "Reflectivist and Constructivist Approaches in International Theory", in: Smith (ed), **The Globalization of World Politics: an Introduction to International Relations**, Oxford University Press, pp. 224-248.
11. Spechler, Martin C. and Dina R. Spechler (2013), "Russia's Lost Position in Central Eurasia", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 4, No. 1, pp. 1-7.
12. Tsygankov, Andrei P. (2012), "The Heart Land no more: Russia's Weakness and Eurasias Meltdown", **Journal of Eurasian Studies**, Vol. 3, No. 1, pp. 1-9.
13. Wendt, Alexander (1994), "Collective Identity Formation and the International State", **American Political Socience Review**, Vol. 88, No. 2, pp. 384-396.

-
14. Wendt, Alexander (2000), "On the Via Media: A Response to the Critics", **Review of International Studies**, Vol. 26, No. 1, pp. 165-180.